

وسائل مورد استفاده در صنایع کشاورزی را از مستثنیات تحریم‌های اقتصادی به شمار آورده است.

با توجه به اذعان شورای امنیت به لزوم رعایت محدودیتهای موجود در حقوق بین‌الملل بشر دوستانه برای اعمال تحریمهای اقتصادی، مسأله مشروعیت و در عین حال چگونگی حفظ کارآیی تحریمها به عنوان ابزاری برای صلح و امنیت بین‌المللی، موضوعی است که همچنان در دستور کار این رکن قرار دارد. در این وضع این سؤال مطرح می‌شود که آیا جامعه بین‌المللی باید راه دیگری برای تضمین اجرای حقوق بین‌الملل بیابد؟

دکتر حمیرا مشیرزاده*

«جنبشهای اجتماعی زنان»

در تاریخ: ۱۳۷۸/۷/۱۲

بحث در مورد جنبشهای اجتماعی زنان به دلیل گستردگی و تنوع و به دلیل ویژگیهای ملی و محلی که جنبشهای زنان در کشورهای مختلف و در جوامع مختلف در طول تاریخ داشته‌اند بحث گسترده‌ای است. جنبش زنان به عنوان جنبشی که در راه اهداف خاص زنان فعالیت می‌کند پدیده‌ای جدید است. در واقع در دوران مدرن است که تحولی در تقسیم بندی بین سپهر عمومی و خصوصی یا قلمرو عمومی و خصوصی ایجاد می‌شود. تا قبل از این دوره هرچند زنان در عرصه عمومی حضور نداشتند اما عرصه عمومی به عرصه سیاسی محدود می‌شد. و از طرفی در دوران ماقبل مدرن اگر زنان متعلق به خانه تلقی می‌شدند اما اقتصاد که تدبیر منزل بود در خانه انجام می‌شد و در نتیجه زنان در عرصه اقتصادی فعال بودند. اما در دوران سرمایه‌داری است که اقتصاد از سپهر خصوصی جدا و وارد سپهر عمومی می‌شود. در اینجا است که زن همچنان متعلق به سپهر خصوصی یعنی خانه تلقی می‌شود و در عین حال سپهر عمومی که محل حضور مردان است بر اساس یکسری مفاهیم جدید مثل برابری، آزادی، برادری، عام‌گرایی،

فردگرایی، انسان‌گرایی و ... تعریف می‌شود.

نیازهای سرمایه‌داری زنان را به فعالیتهای اقتصادی که در سپهر عمومی قرار دارند می‌کشاند، در اینجا تعارضی که در وضعیت عینی و ذهنی زنان به وجود می‌آید این است که زنان متعلق به قلمرو خصوصی تعریف شده‌اند، در حالی که در قلمرو عمومی که بر اساس برابری افراد تعریف شده است حضور دارند و در عین حال از آن برابری سود نمی‌برند. این تعارضات بتدریج باعث می‌شود که زنان به یک خودآگاهی جمعی برسند. از اواخر قرن ۱۸ به‌طور انفرادی از طرف بعضی از زنان یکسری ایده‌هایی ایجاد می‌شود و از نیمه قرن نوزدهم بطور خاص جنبشهای زنان به شکل حرکات جمعی زنان شکل می‌گیرد. برخی آلمان را به عنوان اولین محل شکل‌گیری جنبش زنان می‌دانند و بعضی دیگر معتقدند که برای اولین بار جنبش زنان از جنبشهای کارگری انگلستان نشأت گرفته است، ولی معمولاً گردهمایی سال ۱۸۴۸ در سنکافالز در نیویورک را به عنوان اولین گام تلقی می‌کنند. و از آن تاریخ است که جنبش زنان با طرح خواسته‌های مختلف و حتی بعضاً متعارض در طول ۱۵ سال اخیر رشد می‌کند و تحول می‌یابد و در کشورهای مختلف به اشکال متفاوتی ظاهر می‌شود.

جنبشهای زنان تا چه حدی با فمینیسم در ارتباط است و آیا واژه فمینیسم دال بر جنبش اجتماعی زنان می‌باشد؟

از اوایل قرن بیستم فمینیسم به عنوان یک واژه البته کم‌وبیش منفور وارد گفتمان عمومی می‌شود. در این زمان همه طرفداران جنبش زنان خود را فمینیست نمی‌دانستند، یا به خاطر مضمون منفی‌ای که این واژه پیدا کرده و یا به خاطر افراطی که بعضی‌ها اصرار داشتند به فمینیسم بدهند.

گاهی اوقات فمینیسم را مترادف با جنبش زنان به کار می‌برند و گاهی آن را وسیعتر از جنبش زنان می‌دانند و بعضی فمینیسم را بعد نظری جنبش زنان می‌دانند. اما همه اینها در واقع سلیقه‌ای است. می‌توان گفت که با فمینیستهای متفاوتی مواجه می‌شویم چون همه کسانی که ادعای فمینیست بودن دارند، تعبیرشان از مشکل زنان و راه‌حل آن یکی

جمعی برای اهداف زنان، تمایل به استفاده از این اسم وجود ندارد. تعبیر مشخص و خاصی برای فمینیسم وجود ندارد، حتی در بعضی از جوامع، شاهد جنبشهای زنانی هستیم که اعلام می‌کنند ضد فمینیسم هستند. چرا که جریان اصلی فمینیسم در این جوامع در پی یکسری اهدافی است که با خواسته‌های طیف وسیعی از زنان در آن جوامع منطبق نمی‌باشد.

برای شناخت بیشتر ارتباط بین این دو باید به تعریف هر یک توجه کرد. در جنبشهای زنان در جوامع مختلف خواسته‌های متفاوتی مطرح شده و در نتیجه تنوع جنبشهای زنان بسیار زیاد است.

برای طبقه‌بندی جریانهای اصلی فمینیستی باید گفت حداقل ۵ یا ۶ جریان وجود دارد.

۱. جریان فمینیسم لیبرال؛ که فرض آن برابری زن و مرد است و این برابری را جوهری فرض می‌کند. فمینیسم لیبرال به شدت متأثر از اندیشه مدرن است و از نیمه قرن ۱۹ در آمریکا شکل می‌گیرد و تا امروز ادامه دارد و اصلی‌ترین جریان فمینیستی در جامعه آمریکا به حساب می‌آید.

۲. جریان فمینیسم اجتماعی؛ در کنار فمینیسم لیبرال از اواخر قرن ۱۹ شکل می‌گیرد و کم‌وبیش مبتنی بر نقشها و خواسته‌های به اصطلاح سنتی‌تر زنان است. این جریان در تحول خود به این نتیجه می‌رسد که چون زنان متفاوت هستند، بنابراین محتاج قوانین متفاوتی نیز هستند و باید تحت حمایت‌های خاص قرار بگیرند. در این جریان تأکید می‌شود که چون برابری در حقوق به معنای برابری در فرصت نیست، باید از آغاز فرصتها را برای زنان برابر کرد و این به معنای امتیاز دادن به زنان است. این جریان به دنبال قدرت دهی به زنان است. به این ترتیب در مقابل فمینیسم لیبرال که بر مبنای برابری است، فمینیسم اجتماعی مبتنی بر تفاوت است.

۳. جریان فمینیسم رادیکال؛ که مبتنی بر تقابل است، در ۱۹۷۰ شکل می‌گیرد و تأکید دارد که زن و مرد جوهراً متضاد هستند و آشتی بین آن دو نیز ناممکن است. البته

جریان‌هایی که اهداف اجتماعی وسیعتری در دستور کار مربوط به زنان دارند و معمولاً چپ هستند، به کار می‌رود.

۴. فمینیسم زنان سیاه؛ که یک جریان فمینیستی نسبتاً متأخر است. تأکید فمینیسم سیاه بر این است که زن سفیدپوست تنها ستم بین زن و مرد را تحمل می‌کند در حالی که زن سیاه‌پوست هم ستم طبقاتی را تحمل می‌کند هم ستم نژادی و هم ستم جنسیتی را. بنابراین زنان سیاه‌پوست نمی‌توانند دنباله‌رو جریان فمینیستی تحت سلطه زنان سفیدپوست باشند.

۵. جریان فمینیسم جهان سومی؛ این جریان در واقع یک ستم دیگر به نام استعمار به ستمهای سه‌گانه فوق اضافه می‌کند. در واقع ستم سه‌گانه‌ای که فمینیسم سیاه مطرح می‌کرد چهارگانه می‌شود، چون یک رابطه استعماری هم به آن اضافه می‌شود.

۶. فمینیسم پست مدرن یا پسامدرن؛ در این شاخه از فمینیسم مقولات زن و مرد کلاً نفی می‌شود، و بر این نکته تأکید می‌گردد که اصلاً مقولات عامی که راجع به زنان و مردان به عنوان گروه صدق کند، وجود ندارد. این جریان با استفاده از مبانی نظری پسا ساختارگرایی و پسامدرنیسم در صدد آن است که نشان دهد چگونه مردانگی و نه لزوماً مردان، در طول تاریخ زنانگی و نه لزوماً زنان را در طول تاریخ تحقیر کرده است. این گروه ضد جوهرگرایی هستند. پست فمینیسم در دو معنا به کار می‌رود: یکی در همین معنایی که فمینیسم پسامدرن به کار می‌برد و دیگری هم در معنایی که به‌زعم فمینیست‌ها محافظه‌کاران به کار می‌برند. این گروه معتقدند که زنان به هر چه خواسته‌اند از جمله برابری، منع تبعیض، اشتغال برابر و... رسیده‌اند، بنابراین، به عصر پست فمینیسم رسیده‌ایم.

البته، جنبشهای زنان به این جنبشها محدود نمی‌شود. امروزه، جنبشهای زنان در جوامع مختلف با خواسته‌های خاص و به‌طور محدود شکل می‌گیرند، برای مثال یک جنبش محلی طرفدار محیط زیست. می‌توان گفت یکی از ویژگیهای جنبشهای زنان در دهه ۹۰ این است که به شدت محدود شده‌اند و یکی از دلایلی هم تأثیر اندیشه‌های پسامدرنیسم است. به‌طور مقطعی هویت‌های خاصی به‌طور سیال شکل می‌گیرد، یک

کلاً فمینیسم یا جنبشهای زنان حوزه‌های فعالیت متعددی دارند و در طول تاریخ تقریباً در همه حوزه‌های حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فعالیت کرده‌اند، یعنی حوزه فعالیت خودشان را محدود نمی‌کنند. البته در برخی حوزه‌ها بعضی از شاخه‌ها فعال‌ترند. مثلاً حوزه سیاسی بیشتر مورد علاقه فمینیست‌های لیبرال است. البته اینها در حوزه مبارزات حقوقی نیز فعالند (تصویب قوانین خاص). این گروه در حوزه تبلیغات هم بسیار فعالند. یک حوزه مبارزاتی که خاص جنبشهای جدید اجتماعی است، حوزه مبارزات روزمره فردی می‌باشد، یعنی مبارزات اجتماعی لزوماً جمعی نیست، فرد هم ممکن است وارد یک مبارزه فردی بشود (به ویژه در میان فمینیست‌های رادیکال). یک حوزه دیگر بسیار مهم مبارزاتی، حوزه مبارزات آکادمیک است. فمینیست‌ها به سمت مبارزه در درون رشته‌های علمی و مبارزات نظری رفته‌اند. در غرب فمینیست‌ها به شدت تولید کننده متون هستند. البته فمینیسم فرانسه همیشه فمینیسم نظری بوده ولی فمینیسم آمریکا از دهه ۷۰ به بعد به این سمت تمایل پیدا کرده است. البته کار نظری به دو معناست، هم کار نظری کردن برای خود فمینیسم (توضیح در مورد «ستم دیدگی زنان» یا «ستم مردان» ...) هم به معنای مبارزات و مناظرات درون رشته‌ای. بخصوص فمینیست‌های لیبرال، در موج دوم تأکید داشتند که پروژه علم، یک پروژه انسانی است و مردانه نیست. علم باید بی طرف و عینی باشد و جانبدارانه نباشد و معتقدند که برخلاف همه وعده‌هایی که شناخت علمی داده علم مخصوصاً در حوزه علوم اجتماعی به شدت جانبدارانه بوده است. اگر جانبداری جنسیتی را از علم در آوریم آن وقت می‌توانیم علم بی طرف عینی را به معنی واقعی کلمه داشته باشیم. این گروه در واقع فمینیست‌های تجربه‌گرا هستند و فمینیست‌های رادیکال معتقدند اینها فقط زنان را وارد مطالعات اساساً مردانه می‌کنند. فمینیست‌های تجربه‌گرا پروژه علم را زیر سؤال نمی‌برند ولی بخشی از فمینیست‌های رادیکال کل پروژه علم را مردانه می‌دانند و اصولاً مخالف پروژه علم هستند. مثلاً در حوزه روابط بین‌الملل اگر موضوعات امنیت و نظامیگری (موضوعات سیاست حاد یا High politics) بیشتر مورد توجه است تا مسائلی مانند

چرا فقط به رشد تولید ناخالص ملی یا درآمد سرانه ... نگاه کنیم. چرا به موقعیت کارگران زن در فرآیند توسعه و اینکه چه نقشی در روند توسعه دارند توجه نمی‌شود. حتی نقش زنانی که در خانه کار می‌کنند در توسعه نادیده گرفته می‌شود یا در حوزه روابط بین‌الملل، اینها تأکید دارند که خود نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل، سازمان بهداشت جهانی یا یونیسف چگونه روابط سنتی بین مردان و زنان را باز تولید می‌کنند. در کل در مبارزات آکادمیک به نظر می‌رسد، پیشرفت زیادی صورت گرفته است. جایگاه فمینیسم در علم روابط بین‌الملل و علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی سیاسی بخشی از تئوری انتقادی است. تئوری‌های انتقادی جریان اصلی علوم اجتماعی نیستند اما در سالهای اخیر به شدت قوی شده‌اند.

به هر حال به نظر می‌رسد کلاً جنبش اجتماعی زنان و فمینیسم پدیده‌ی یک پارچه‌ای نیستند و در واقع تعاریف متفاوت و متعددی از این دو پدیده وجود دارد. اینها لزوماً رابطه‌ی این‌همانی با هم ندارند، به شرطی که تعاریفشان روشن بشود. تقریباً از دهه ۸۰ و ۹۰ این مسأله کم‌وبیش به رسمیت شناخته شده که به جای واژه فمینیسم واژه فمینیسم‌ها به کار برده شود.

سخنرانی دکتر طلال عترسی*

«روند صلح خاورمیانه و چشم‌انداز آینده صلح»

در تاریخ: ۱۴/۷/۱۳۷۸

آنچه از آن به عنوان روند صلح یاد می‌کنیم دقیقاً از پایان سال ۱۹۹۱ میلادی آغاز شد و امروز پس از گذشت ۸ سال علی‌رغم دیدارها و مذاکراتی که صورت گرفته، هنوز به هیچ نتیجه عملی نرسیده است.

مذاکرات بین دو طرف اسرائیلی و عربی صورت گرفته است. در حالیکه در طرف اسرائیلی ما شاهد تغییر حکومت بین دو حزب کار و لیکود هستیم در طرف عربی هیچ تحول قابل‌ذکری در مورد حکومتها صورت نگرفته است.